## ( 211 )

## هو الله

ای آواره حق از تسلط خلق مجبور بر رحلت از گیلان بطهران گشتی و آواره و سرگردان شدی عبدالبهآء با چشمی اشکبار ذکر شهادت ابرار و مصیبت احرار در لیل و نهار مینماید و آنی راحت و فراغت نجوید ولی اگر جمیع مصائب را بغوائل و متاعب عبدالبهآء قیاس خواهی حکم قطره و دریا دارد بکت علی ضره و بلائه اهل الملأ الأعلی و ارتفع نحیب البکآء من اهل ملکوت الأبهی از جمله بلاء بی‌وفایان ناقضان که بظاهر نزد یاران اظهار ثبوت مینمایند و در باطن خفیا ترویج نقض میکنند و تیشه بر بنیان الهی میزنند و گمان دارند که عبدالبهآء غافل است و امر بر او مشتبه میشود مقصود ایقاظ آنجناب است که بیدار باشید که شخصی در طهران هست که الان پنج شش سالست که خفیا با ناقضین راه دارد و ترویج نقض در سرسر مینماید و عبدالبهآء محض ستاری سکوت میکند که شاید متنبه گردد و از این جفا و خطا دست بردارد او بر عکس توهم اشتباه در حق عبدالبهآء مینماید و آن شخص بعضی با آنجناب نیز مدارا میکند و بهر وسیله و حکایت و روایت خفیا القاء شبهات آرزو دارد ملتفت باشید و چون رائحه نقض از او استشمام نمودید در کمال مهربانی نصیحت کنید که ای بی‌فکر حیف تو نباشد که چنین خود را در ورطه هلاک نقض بدون سبب اندازی و مغضوب جمال مبارک و مبغوض اهل حق نمائی مرکز نقض را ملاحظه کن و عبرت گیر که آن عزت پایدار بچه ذلتی مبدل شد و گمان منما که عبدالبهآء بیش از این تحمل نماید زیرا نفوس دیگر نیز در خطر افتند لهذا تکلیف او اینست که دست از ستاری کشد مگر آنکه توبه نمائی و نادم شوی باری آنجناب بسیار باو نصیحت نمائید اگر نپذیرفت فسوف یأخذه الله اخذ عزیز مقتدر و هذا وعد غیر مکذوب و علیک التحیة و الثنآء (ع ع)